

آسیب شناسی مبانی تاکتیکی چپ انقلابی

نگاهی انتقادی به موضع چپ رادیکال در برابر خیزش سیاسی - مدنی اخیر مردم ایران و موضع عمومی آن در برابر رفرم ها و جنبش های رفرمیستی - قسمت اول

اسماعیل سپهر

خیزش اعتراضی و برانگیختگی سیاسی- مدنی آحاد وسیع مردم پیش و پس از انتخابات ریاست جمهوری اخیر بار دیگر اصول و مبانی تاکتیکی چپ رادیکال و انقلابی را به چالش طلبیده است. هرگاه انتخابات ریاست جمهوری اخیر با بی اعتنایی و تحریم جدی انتخابات توسط مردم همراه می شد و سر برآوردن کاندیدای گزین شده رژیم از صندوق ها با خشم و اعتراض گسترده مردم مواجه نمی گردید، قاعدتاً درستی و کارایی اصول و مبانی تاکتیکی چپ انقلابی در برخورد به موضوع انتخابات، به موضوعی چالش برانگیز تبدیل نمی شد. حضور چند کاندیدای گزین شده و فاقد اختلافات برنامه ای جدی، غیبت ناظرین بی طرف، فعال مایشایی مجریان انتخابات در تغییر میلیونی آراء و مهمتر از همه، بی اعتنایی و تحریم قابل توجه انتخابات از سوی مردم و گروه های مرجع، اتخاذ تاکتیک درست در برابر چنین انتخابات غیردمکراتیک، غیر رقابتی و بالماسکه ماندی را با پیچیده گی و تناقض مهمی مواجه نمی کرد. در چنین وضعیتی، طبیعتاً تحریم انتخابات و افشای خصلت نمایشی آن ترسیم بخش شکل و محتوی تاکتیک چپ انقلابی در چنین انتخاباتی می بود.

در چند سال گذشته اما، در برخی از انتخابات برگزار شده در جمهوری اسلامی، فضا و شرایط به گونه ای رقم خورده است که چپ انقلابی از تکرار سهل و ساده و توجیه پذیر تاکتیک تحریم انتخابات بازمانده است. در برخی از چندین انتخابات بیش از یک دهه گذشته، وجود اختلافات سیاسی نسبتاً مهم در برنامه کاندیداهای برآمده از فیلتر شورای نگهبان، گرایش ولی فقیه و نیروی برتر در ساخت قدرت به یک کاندیدا و یا کاندیداهای یک جناح معین و بی مهری و تلاش آنها برای تخطئه و شکست انتخاباتی کاندیدا و یا کاندیداهای جناح دیگر و مهمتر از همه ظهور نشانه های جدی از ترک عادت تحریم انتخابات توسط تعداد قابل توجهی از مردم و گرایش آنها به حمایت از کاندید یا کاندیداهای اصلاح طلبان حکومتی، برخی از مهمترین مولفه های توجیه پذیری سهل و بی ابهام تاکتیک تحریم انتخابات را با شک و تردید جدی مواجه ساخته است. برای درک بهتر چالش های فراروی چپ انقلابی در برابر موضوع انتخابات در جمهوری اسلامی و بویژه درک مسائل مربوط به انتخابات ریاست جمهوری اخیر و ارائه تصویری واقع بینانه از خصائل و مشخصات جنبش اعتراضی اخیر مردم، به نظر می رسد که نگاهی به آسیب شناسی مبانی تاکتیکی چپ در برخورد به مقوله رفرم و اصلاح، بسیار لازم و راهگشا باشد.

ظهور فاکتورهای نوین در جریان انتخابات سال های اخیر طبیعتاً چپ رفرمیست را با مشکل عمده ای روبرو نساخته است. در نگاه رفرمیست ها ظهور نشانه های رفرم و اصلاح در ساخت قدرت، ایده آل ترین راه را بسوی تغییر نظام و استقرار دمکراسی در کشور گشوده است. در نگاه آن ها، در چند سال گذشته حداقل در چند مورد، برگزاری انتخاب با ظهور فرصت های استثنایی برای تضعیف جناح اقتدارگرای حکومت و اقدام به برخی اصلاحات کوچک و بزرگ در ساختار قدرت سیاسی همراه بوده است. امری که غفلت از اهمیت آن، به تحمیل دوره طولانی تری از اقتدار و سیادت خشن ترین و ارتجاعی ترین بخش حکومت راه خواهد برد.

در دستگاه فکری رفرمیست ها، اهداف و آماج های بزرگ و انقلابی جای مهمی اشغال نمی کند و کارکرد این اهداف و آماج ها بیشتر جنبه زینتی دارد. هم از این رو، رفرمیست ها سخت به اصلاحات ریز و درشت دل می بندند و گاه از امکان یک اصلاح و رفرم چنان به هیجان می آیند که یکسره به آن دخیل می بندند. در چهارچوب دیدگاه چپ رفرمیست آنچه که به استراتژی و تاکتیک شکل و محتوی می بخشد، رفرم ها و راه گشایی های کوچک و بزرگی است که بر درد و آلام مردم مرهم می نهد و شرایط زندگی انسان ها را، فی الحال بهبود می بخشد. در مکتب رفرمیسم اهداف و آماج های بزرگ و

اساسی - همچون الغاء بردگی سرمایه داری، ایجاد نظام حکومتی نوین، ایجاد سوسیالیسم و برقراری نظام خالی از ظلم و استثمار و غیره - چنانچه رسماً هم کنار نهاده نشوند، در پراتیک روزانه و در پیچ و واپیچ تحولات سیاسی و در راهبردهای عملی جایگاه مهمی اشغال نمی کند. در نگاه رفرمیست ها، تلاش برای رفرم و اصلاح جزئی و کلی نظام هم عملی تر و هم خواستنی تر است. در نگاه آنها اهداف نهایی شاید به نحوی به جمع جبری زنجیره ای از رفرم ها و اصلاحات جزئی و کلی قابل تقلیل باشد

چپ انقلابی، اما نمی تواند به اهداف و آماج های رادیکال و انقلابی خود بی توجه باشد. چپ انقلابی با اصرار و ابرام بر الغاء بردگی سرمایه داری و با تلاش دائمی و خستگی ناپذیر برای ایجاد سوسیالیسم و دموکراسی طراز نوین است که به هویت خود معنا می بخشد. در نگاه چپ انقلابی راه حصول به این اهداف بزرگ، نه از پیروزی در تحمیل زنجیره ای از رفرم ها و اصلاحات ریز و درشت در چهارچوب سرمایه داری، که از شکل گیری عزم سیاسی قدرتمندی برای ایجاد یک تغییر و دگرگونی وسیع و بنیادی در همه عرصه های حیات اجتماعی می گذرد. چپ انقلابی نه در سودای رفرم و اصلاح جزئی و کلی نظام بردگی سرمایه داری که در پی الغاء تمام و کمال نابرابری، ناروایی و نکبت این نظام است. چپ رادیکال در پی دراندازی طرحی نو و بنیان نهادن نظام سیاسی، اجتماعی، اقتصادی سراسر نوین و متفاوتی است.

آشکار است که برای دست یابی به عزم سیاسی پر قدرتی که توان غلبه بر خصم سرمایه داری و نیروی اقدام برای ایجاد نظم سیاسی، اجتماعی، اقتصادی نوینی را داشته باشد، لازم است که خمیرمایه و مولفه های اصلی در ترسیم مبانی استراتژی و تاکتیک چپ انقلابی، به نحو روشنی منعکس کننده الزامات و نیازهای دست یابی به چنین اهداف و آماج های بزرگ و انقلابی باشد. در چهارچوب دیدگاه چپ رادیکال آنچه که به استراتژی و تاکتیک شکل و محتوا می بخشد نه رفرم ها و راه گشایی های کوچک و بزرگ، که پاسخگویی به نیازها و الزامات دست یابی به اهداف و آماج های بزرگ و انقلابی است. هم از این رو، چپ انقلابی نمی تواند با ظهور نشانه های امکان انجام هر اصلاح و رفرم جزئی و کلی به هیجان بیاید و هویت و هستی خود را به پیروزی آن گره بزند.

این همه، اما چپ رادیکال را به نفی و انکار تمام و کمال هر رفرم و اقدام اصلاح گرایانه ای متقاعد نمی کند. در عالم تجرید و انتزاع نیز، چپ انقلابی نه در موضع نفی قدر و اهمیت رفرم و اصلاح است و نه در ضرورت بهره برداری از رفرم و اصلاح در تردید. در عمل، اما استواری بر اصول و پایداری در تعهد به اهداف بزرگ و انقلابی، در بسیاری موارد مواجه با رفرم و اصلاح را به چالش جدی و بزرگ چپ انقلابی مبدل می سازد. برای چپ انقلابی ترس از سقوط به دره رفرمیسم و احتیاط نسبت به حاشیه رانده شدن اهداف بزرگ و انقلابی، مواجه با رفرم و اصلاح را به گذر از راهی پر مخاطره و ناشناخته تبدیل می کند. آشفته فکری، تناقضات و چپ و راست زدن های چپ انقلابی در مواجه با هر رفرم کوچک و بزرگ، بازتاب و نشانه آشکار محدودیت های اندیشگی چپ رادیکال و انقلابی در برخورد به مقوله رفرم و در دستیابی به تعادل منطقی بین تحول انقلابی و تحول اصلاحی است.

دلایل این ابهام، تناقض و آشفته فکری، البته گوناگون و متفاوت است. برخی از این دلایل به ضعف عمومی پایگاه اجتماعی چپ رادیکال و محدود بودن حیطه نفوذ آن در بین روشنفکران و اقلیت اندکی از جامعه مربوط می شود. برخی از دلایل به غلبه اراده گرایی انقلابی و گرایش به برخوردهای فرقه گرایانه و غیرسیاسی در بین طیف گسترده ای از چپ رادیکال و انقلابی مربوط است. برخی دلایل دیگر را نیز می توان به ناپختگی های سیاسی و اشتباه محاسبه در معادلات قدرتی نسبت داد. در این میان، اما یکی از مهم ترین و اصلی ترین عوامل (و به تعبیری مهمترین و اصلی ترین عامل) به درک غالب چپ رادیکال از مفهوم انقلاب کارگری، قدرت انقلابی و نقش گردان و حزب پیشاهنگ طبقه در پی ریزی و پابرجایی نظام سیاسی ایده آل چپ رادیکال برای اجرایی کردن اهداف بزرگ و نهایی طبقه کارگر مربوط می شود.

در دستگاه فکری طیف غالب در چپ رادیکال (چپ رادیکال سنتی) البته بدرستی بر ضرورت مبارزه برای انقلاب پرولتاریایی تاکید می شود. در نگاه چپ رادیکال سنتی، اما پیروزی انقلاب کارگری نه با عمومی شدن تجربه قدرت سیاسی

و نفی حکومت نخبگان، نه با عروج آحاد کارگران و زحمتکشان به عرصه قدرت ورزی و تصمیم گیری و نه با دموکراسی فربه تر و آزادی فراخ تر، که اساسا با کسب قدرت سیاسی توسط حزب پیشاهنگ طبقه تداعی و تجسم می شود. در این دستگاه فکری، فاکتور مهم و اساسی در ترسیم موضع و سیاست چپ انقلابی در برابر هر امکان جزئی و کلی رفرم و اصلاح سیاسی، اجتماعی، اقتصادی نیز نه پاسخگویی به نیازهای رشد آگاهی و خلاقیت انقلابی در بین توده کارگر و زحمتکش و نه پاسخگویی به الزامات شکوفایی و صحنه گردانی نهادهای قدرتی کارگران و زحمتکشان، که همانا پاسخگویی به الزامات و نیازهای بالا رفتن حزب پیشاهنگ از پلکان قدرت است.

چپ رادیکال سنتی به ظاهر در بیم بروز خدشه و خسران بر دامان انقلاب کارگری و در راستای تعهد به رهایی انقلابی کارگران و زحمتکشان است که بر طبل انکار و تخطئه هر رفرم و اقدام اصلاح گرایانه می کوبد. در عمل، اما با دوختن ردای انقلاب به قامت حزب و نخبگان سوسیالیست (و البته به نیابت از آحاد طبقه!) این نیازها و الزامات سروری و آقایی حزب و نخبگان سوسیالیست است که به خط و مشی آن جهت می دهد و بر راهبردها و راهکارهای آن رنگ می پاشد. چپ انقلابی در برخورد به هر رفرم و هر فرصت اصلاح گرایانه (چه در شکل و چه در محتوا) غالبا از نقش و تاثیر آن در تضعیف و تقویت هژمونی حزب بر روند تحولات و رویدادهای سیاسی حرکت می کند. چپ انقلابی از هر رفرمی که به تثبیت بیشتر قدرت حزب (و در غیاب حزب، گروه سیاسی متعلق به خود) و به نزدیکی بیشتر آن به کسب قدرت سیاسی باری رساند، استقبال و از هر رفرمی که به تضعیف قدرتی آن و تقویت پایه های قدرتی جریانات بورژوایی و یا رقبای سیاسی آن راه برد، تبری می جوید.

منافع قدرتی حزب، البته تنها عنصر تعیین کننده در تعیین بخشی به شکل و محتوای تاکتیک چپ رادیکال در برخورد به رفرم ها و اقدامات اصلاح گرایانه نیست. بدیهی است که چپ رادیکال سنتی، بی شائبه و مصمم در پی سرنگونی انقلابی نظام سرمایه داری و حاکمیت بورژوایی است و از همین جاست که خط و مشی آن از رفرمیسم و خط و مشی رفرمیستی ممتاز می شود. بعلاوه، نوع واکنش کارگران و زحمتکشان به هر رفرم، نفع و زیان هر اقدام اصلاحی برای کارگران و زحمتکشان و عوامل و عناصر دیگری نیز در نوع برخورد چپ رادیکال در مواجهه با هر رفرم و اقدام اصلاحی موثر و تاثیر گذار است. با این همه، نمی توان کتمان کرد که در چهارچوب تعهد به راهبرد سرنگونی انقلابی سرمایه داری و حاکمیت بورژوایی، این ثقل منافع سیاسی گردان پیشاهنگ طبقه و تقدم عنصر سود و زیان هر رفرم در تضعیف و تقویت موقعیت هژمونیک حزب پیشاهنگ است که از جایگاه تعیین کننده و موثرتری برخوردار است. از موضع گرایش چپ رادیکال سنتی، صورت مسئله کاملا روشن و بی ابهام است؛ دست یابی به اهداف و آرمان های بزرگ و انقلابی طبقه کارگر جز از راه کسب قدرت سیاسی توسط طبقه، و کسب قدرت سیاسی توسط طبقه جز از طریق صعود حزب پیشاهنگ طبقه از پلکان قدرت سیاسی قابل تصور نیست. با حرکت از چنین دیدگاهی، چپ رادیکال سنتی منافع طبقه و حتی منافع عمومی مربوط به کلیت جامعه را بنحو مستقیم و بی واسطه در تامین منافع حزب و در تقویت پایه های قدرتی آن منعکس می بیند.

در مقاله حاضر من تلاش خواهم کرد با نشان دادن کج فکری و محدودیت اندیشه گی چپ رادیکال سنتی در برخورد به موضوع رفرم و اقدامات اصلاح گرایانه در چهارچوب سرمایه داری، بویژه نقش محوری درک چپ رادیکال سنتی از شکل ایده آل آلترناتیو کارگری و درک آن از نقش و جایگاه حزب پیشاهنگ در سامان دادن به چنین آلترناتیو قدرتی را، در بروز چنین کج اندیشی تاریخی مورد واکاوی قرار دهم. در این راه، من ضمن نقد دیدگاهی که ایده آل حاکمیت کارگری را تنها در شکل حاکمیت نخبگان و حاکمیت حزب طبقه قابل تصور میداند و منافع قدرتی حزب و طبقه را همیشه و همه جا همسو و هم جهت فرض می کند، امکان بروز دوگانگی و تخالف منافع قدرتی ویژه حزب و منافع عمومی طبقه در برخورد به موضوع رفرم را مورد بررسی قرار خواهم داد.

ضرورت گسست از ایده "حزب جانشین گرا" و تغییر در مبانی تاکتیکی چپ رادیکال بخش دیگری از این مقاله را شامل می‌شود. در این بخش تلاش من به نشان دادن تاثیر بازگونه کردن رابطه قدرتی حزب و طبقه در دستگاه فکری چپ رادیکال در عرصه روش‌های مبارزه و فرصت‌ها و راهگشائیهای تاکتیکی - و بویژه تاثیر آن در برخورد به رفرم‌ها و اقدامات اصلاح‌گرایانه محدود در چهارچوب سرمایه‌داری - معطوف خواهد بود.

چپ رادیکالی که قدرت را برای خود طلب می‌کند، رفرم را معمولاً با سلاح انقلاب تخطئه و انکار می‌کند. چنین شیفتگی و شیدایی نسبت به انقلاب، قطعاً از غلبه نوعی از رمانتیسیسم و واقع‌گریزی در درک طیف گسترده‌ای از چپ رادیکال نسبت به انقلاب و دستاوردهای آن، خالی نیست. با این همه، در یک نگاه عمیق و در تحلیل نهایی نقش نگاه چپ رادیکال سنتی به قدرت سیاسی و تمایل آن برای فراچنگ آوردن اهرم‌های قدرت دولتی در تولید و باز تولید تصویر قدسی و رویایی گونه از انقلاب، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. بررسی ریشه‌های شیفتگی و شیدایی چپ رادیکال به انقلاب و نشان دادن دل‌بستگی‌های قدرتی در این شیفتگی و شیدایی، بخش دیگری از مقاله حاضر را شامل خواهد شد.

چپ رادیکال نوین با کنار نهادن تسخیر قدرت دولتی از برنامه سیاسی خود و با حرکت از نیازها و الزامات ایجاد حکومت شورایی و خودحکومتی توده‌ها، قادر است - حتی در آنجا که به ارزیابی مثبت از این یا آن رفرم و اقدام اصلاحی بورژوایی اقدام می‌ورزد و به عادت انکار، سیاه‌نمایی و تخطئه بی حساب و کتاب همه رفرم‌ها و اقدام اصلاح‌گرایانه بورژوایی پشت می‌کند - بر پایبندی به اهداف و آماج‌های انقلابی خود و بر خط و مشی رادیکال خود پای فشارد و از توهم آفرینی نسبت به سرمایه‌داری و جریان‌های بورژوایی اجتناب ورزد. در تعقیب اثبات چنین تحلیلی، بخش بعدی مقاله حاضر به تشریح رویکرد و نوع مواجهه ویژه چپ رادیکال نوین (در برابر چپ رادیکال سنتی) به موضوع رفرم اختصاص خواهد داشت. در این بخش سعی من به نشان دادن تمایز بنیانی رویکرد چپ رادیکال نوین از رویکرد و منش رفرمیستی به رفرم معطوف خواهد بود. من استدلال خواهم کرد که نفی شیفتگی و شیدایی چپ رادیکال سنتی به انقلاب - بویژه انقلابی که ناچیزی نقش نیروهای ترقی‌خواه در آن هویدا و ثقل تعیین‌کننده نیروهای ارتجاعی و واپس‌گرا در آن آشکار باشد - نه توصیه به رفرمیسم است و نه تداعی‌کننده نوع برخورد و رویکرد رفرمیست‌ها به رفرم و اصلاحات. در این بخش، من همچنین تلاش خواهم کرد بر چهارچوب و نوع همراهی و ائتلاف احتمالی چپ رادیکال نوین با جریان‌های بورژوایی (البته به فرض وجود پیش‌زمینه‌های لازم برای چنین همراهی و همگامی) روشنی بیافکنم.

در بخش پایانی این مقاله نیز من به تشریح رویکرد چپ رادیکال نوین به خیزش سیاسی - مدنی اخیر مردم و "جنبش سبز" خواهم پرداخت. بدست دادن تصویری از مشخصات مهم و اساسی "جنبش سبز" و ترسیم نوع مواجهه و برخورد چپ رادیکال نوین با "جنبش سبز" و اصلاح‌طلبان حکومتی هدف اصلی بخش پایانی این مقاله خواهد بود. در این بخش من استدلال خواهم کرد که عدم انکار و تخطئه "جنبش سبز" و عدم انکار نقش تاثیرگذار اصلاح‌طلبان حکومتی در این جنبش و حتی ارزیابی مثبت از نقش اصلاح‌طلبان حکومتی در "جنبش سبز"، اگر چه اصلاح‌طلبان حکومتی را از آماج اصلی آتش حمله چپ رادیکال نوین خارج می‌سازد و با ایده‌های چپ‌روانه و خرد‌گریزی که شکست "جنبش سبز" را اولویتی در ردیف سرنگونی رژیم اسلامی می‌پندارند، مرزبندی آشکاری مقرر می‌دارد، اما ضرورتاً حمایت سیاسی از اصلاح‌طلبان حکومتی (حتی از نوع مشروط و انتقادی آن) و وجود تمایل برای نوعی از ائتلاف مثبت و نوعی از بند و بست سیاسی با اصلاح‌طلبان حکومتی را اجتناب‌ناپذیر نمی‌سازد.

بخش دوم

- دوگانگی و تخالف منافع قدرتی ویژه حزب و منافع عمومی طبقه در برخورد به موضوع رفرم در چهارچوب تعهد به راهبرد سرنگونی انقلابی نظام سرمایه‌داری و براندازی حاکمیت بورژوایی (امری که بر تمایز و مرزبندی صف چپ رادیکال در برابر صف چپ رفرمیست، روشنی می‌افکند) در واقع این مقتضیات و الزامات بالا رفتن

حزب از پلکان قدرت سیاسی و تقویت موقعیت هژمونیک آن است که بمثابة عامل مقدم در شکل و محتوی بخشی به تاکتیک چپ رادیکال سنتی در برخورد به رفرم ها و حرکات اصلاح گرایانه، عمل می کند. از این منظر، هر رفرم و اقدام اصلاح گرایانه که به تقویت موقعیت هژمونیک حزب پیشاهنگ و به عمومی شدن گفتمان آن در بین طبقه و در سطح جامعه یاری رساند، عاری از هر تشکیک و تردیدی، شایسته حمایت و پشتیبانی اعلام شده و توش و توان سیاسی - تشکیلاتی چپ رادیکال سنتی در خدمت دست یابی به آن قرار می گیرد. دفاع قاطع چپ رادیکال سنتی از مطالبات صنفی کارگران و زحمتکشان در حقیقت در چهارچوب دفاع از چنین رفرم هایی قابل توجیه است. در عوض رفرم ها و اصلاحاتی که به ابتکار حکومت ها و یا احزاب بورژوایی انجام و یا مورد حمایت نسبی و یا کامل برخی از جریانات بورژوایی قرار گیرد، با شک و تردید چپ رادیکال سنتی مواجه شده و در بسیاری از موارد (و شاید قریب به تمام موارد) با تبری و تخطئه آن روبرو می شود.

موضع تخطئه آمیز چپ رادیکال سنتی در برابر این یا آن رفرم و اقدام اصلاح گرایانه ی ابتکاری جریانات بورژوایی، البته در بسیاری از موارد نشانی از دوگانگی و تخالف منافع قدرتی ویژه حزب و منافع عمومی طبقه را به نمایش نمی گذارد. در بسیاری از موارد رفرم ها و اقدامات اصلاح گرایانه ابتکاری و مورد حمایت احزاب و جریانات بورژوایی از یک سو به تقویت موقعیت گفتمانی - سیاسی احزاب و جریانات بورژوایی و تضعیف موقعیت گفتمانی - سیاسی احزاب و جریانات کارگری راه برده و از سوی دیگر چنین رفرم هایی در عمل با بی اعتنایی و بعضاً مخالفت آشکار آحاد طبقه با اصل وجودی چنین رفرم هایی مواجه می شود. در چنین موقعیتی بطور طبیعی منافع حزب با درک آحاد طبقه از منافع خود در یک مسیر قرار گرفته و موضع تخطئه آمیز چپ رادیکال سنتی در برابر رفرم های بورژوایی، کم و بیش با موضعی مشابه از سوی آحاد طبقه همراه می شود.

در برخی از موارد، اما به دلایل مختلف واکنش آحاد طبقه در مقابل یک رفرم و اقدام اصلاح گرایانه، با موضع بخش مهمی از چپ رادیکال انطباق و هماهنگی نشان نمی دهد. با این وجود، واکنش متفاوت آحاد طبقه در برابر یک رفرم و اقدام اصلاحی را نیز ضرورتاً به ناهم خوانی و عدم انطباق منافع حزب و منافع طبقه نمی توان نسبت داد. دلیل این ناهم خوانی و ناهماهنگی، می تواند به روشنی به سطح پائین آگاهی طبقاتی در بین آحاد طبقه و عدم درک منافع عمومی طبقه، توسط آحاد طبقه مربوط باشد.

دلیل این ناهم خوانی را، اما همیشه نمی توان به خبط و نا آگاهی آحاد طبقه و درک درست حزب از منافع عمومی و درازمدت طبقه نسبت داد. علت چنین ناهم خوانی و ناهماهنگی می تواند به تظاهر دوگانگی و تخالف منافع قدرتی ویژه حزب و منافع عمومی طبقه نیز، مربوط باشد. از موضع منافع حزبی که صعود از پلکان قدرت سیاسی و کسب قدرت سیاسی توسط حزب را شرط مقدم بزیر کشیدن بورژوازی از قدرت، و اقدام به بنای سوسیالیسم به شمار می آورد، آنچه حائز بیشترین اهمیت و در خور وسواس و هوشیاری بسیار است، همانا نقش و تاثیر هر اقدام و هر کنش و واکنش سیاسی بر ثقل سیاسی - هژمونیک حزب است. از این منظر، منافع عمومی و درازمدت طبقه نیز اساساً در آئینه سود و زیان قدرتی حزب پیشاهنگ قابل رویت است. در عمل، اما سود و زیان سیاسی - قدرتی حزب مدعی قدرت و کلیت طبقه در همه حال و در همه جا به ساده گی بر هم منطبق نمی شود.

چنانچه تنها راه و یا حتی سهل ترین و سریع ترین راه گسست زنجیر اسارت و بندگی طبقه کارگر را صعود حزب پیشاهنگ - یا احزاب و گروه های مدافع طبقه کارگر - به عرصه قدرت دولتی تلقی کنیم، چنین نگاهی به شطرنج قدرت سیاسی، طبیعتاً چپ رادیکال سنتی را با چالش سیاسی - تئوریک جدی مواجه نمی کند. رفرم و اقدام اصلاح گرایانه ای که موقعیت سیاسی - هژمونیک بخشی از جریانات بورژوایی را بسی بیش از موقعیت سیاسی - هژمونیک حزب و جریانات وابسته به کمپ چپ رادیکال بهبود بخشد، عملاً چپ رادیکال را (حتی برغم تقویت نسبی موقعیت آن در برابر برخی از جریانات بورژوایی) از دست یابی به هدف اصلی خود، یعنی تسخیر قدرت دولتی دورتر می سازد. امری که موضع تخطئه

آمیز چپ رادیکال در برابر چنین رفرم ها و اقدامات اصلاح گرایانه ای را موجه و منطقی جلوه گر می سازد (۱). انکار و حتی تردید نسبت به گزاره ای که تنها راه رهایی طبقه کارگر را صعود گردان و حزب پیشاهنگ طبقه به عرصه قدرت دولتی ارزیابی می کند، اما رویکرد سنتی و رایج چپ رادیکال به موضوع قدرت سیاسی، به تعیین خطوط راهبردی و تاکتیکی و ترسیم نوع و شکل هموردی در عرصه محدود هر نبرد - و از جمله نوع و شکل مواجهه با هر رفرم و جنبش اصلاح گرایانه - را با پرسش های کلیدی و با چالش های بنیانی مواجه خواهد کرد.

ظهور یک جنبش اصلاح طلبانه و انجام برخی رفرم ها و اصلاحات سیاسی - اقتصادی ممکن است به تقویت پایه های قدرتی برخی از احزاب و جریانات بورژوایی راه برده و موقعیت سیاسی - هژمونیک برخی از احزاب و جریانات بورژوایی را در برابر جبهه احزاب چپ و کارگری تقویت نماید. تضعیف موقعیت سیاسی - هژمونیک جبهه احزاب چپ و کارگری و دوری آنها از سکان قدرت دولتی، اما چنانچه منافع طبقه را در منافع حزب، و سود و زیان جبهه طبقاتی را در سود و زیان جبهه احزاب چپ و کارگری خلاصه نکنیم، ضرورتان نشانه ای قطعی بر تقویت موقعیت گفتمانی - سیاسی کلیت جبهه بورژوازی در برابر کلیت جبهه پرولتاریا بدست نمی دهد. اگر صعود حزب پیشاهنگ و یا گردان نخبگان مدافع طبقه کارگر به عرصه قدرت دولتی را تنها طریق و مناسب ترین راه خلاصی کارگران و زحمتکشان از زنجیرهای اسارت و بندگی سرمایه داری تلقی نکنیم، تصور اینکه در یک شرایط معین یک رشته رفرم و اقدام اصلاح گرایانه - حتی برغم تقویت نسبی موقعیت سیاسی برخی از احزاب و جریانات بورژوایی در برابر حزب و یا جریانات سیاسی وابسته به کمپ چپ رادیکال - در تحلیل نهایی موقعیت سیاسی - گفتمانی طبقه کارگر در برابر طبقه بورژوازی را تقویت نماید، منطقاً محال نیست.

اگر از شکل گیری موقعیت های سیاسی بغرنج و پیچیده که امکان بروز معادلات قدرتی نادر و استثنایی را به واقعیت غیرقابل کتمان صحنه سیاسی مبدل می سازند نیز بگذریم، ضعف و ناتوانی سیاسی، گفتمانی، تشکیلاتی جدی جریانات چپ و کارگری در یک جامعه (فارغ از علت و علل چنین ضعف و ناتوانی) خود می تواند منبع و منشاء تقویت نسبی موضع سیاسی - هژمونیک جبهه احزاب و جریانات سیاسی بورژوایی در برابر جبهه احزاب و جریانات سیاسی چپ و کارگری در جریان شکل گیری هر جنبش اعتراضی گسترده سیاسی - اجتماعی (و این نه تنها هر جنبش اعتراضی معطوف به خواست ها و اشکال مبارزاتی اصلاح طلبانه، که حتی هر جنبش اعتراضی معطوف به خواست های انقلابی و براندازانه را نیز شامل می شود) باشد. امری که انطباق و همسوئی دائمی سود و زیان سیاسی - قدرتی حزب و طبقه را بطور جدی مورد تردید قرار می دهد. بعلاوه، نفع و سود بیشتر جریانات بورژوایی از پیروزی یک جنبش رفرمیستی و یا انجام یک رشته رفرم و اقدام اصلاح گرایانه در کوتاه مدت، ضرورتان متضمن نفع و سود بیشتر آن در یک افق دورتر و در یک چشم انداز طولانی تر نیست. در یک شرایط معین، چه بسا انجام و موفقیت یک رشته از رفرم های بورژوایی، در یک افق طولانی به قدرت و هژمونی کارگری و به وزن و چگالی گفتمان سوسیالیستی بسی بیش از اقتدار سیاسی و وزن و نفوذ گفتمان بورژوایی یاری رساند.

نفع و سود رفرم های بورژوایی برای بورژوازی، در هر حال کمک به نیروی پیر و فرتوتی است که در چالش های مداوم، از مرگ و نیستی می گریزد. نفع و سود چنین رفرم هایی برای کارگران و زحمتکشان (البته به شرط اثبات چنین نفع و سودی و به شرط فقدان و ناپیدایی نفع و سودهای بزرگ تر ناشی از موقعیت انقلابی و پیروزی یک انقلاب پیشرو) اما کمک به نیروی جوان و در حال رشدی است که برای زندگی و فرا چنگ آوردن آینده می جنگد. رفرم های ممکن در چهارچوب سرمایه داری در کوتاه مدت احتمالاً به نیروی گفتمانی - هژمونیک بورژوازی توان و قدرت بسیار خواهد بخشید. چنین توان و قدرتی، اما در مواجهه با چالش های دائمی و گریز ناپذیر بورژوازی، ضرورتاً ایستایی و ماندگاری بسیار نخواهد داشت. این در حالی است که اندک فزونی بر توان و قدرت گفتمانی - هژمونیک پرولتاریا، در امتزاج با نیروی رشد و بالنده گی آن، قوت دو چندان و پاینده گی بسیار خواهد یافت. هم از اینرو کاملاً محتمل است که یک رشته از

رفرم های بورژوازی، در یک افق طولانی و در تحلیل نهایی، به قدرت و هژمونی کارگری و به وزن و چگالی گفتن سوسیالیستی بسی بیش از اقتدار سیاسی و وزن و نفوذ گفتن بورژوازی یاری رساند.

بدیهی است که اگر کسب قدرت سیاسی توسط حزب پیشاهنگ و منافع قدرتی حزب و کمپ چپ رادیکال را مولفه اساسی در ارزیابی از سود و زیان هر رفرم و هر جنبش رفرمیستی قرار دهیم، نفع حاصل از هر رفرم و جنبش اصلاح گرایانه برای بهبود شرایط زندگی و اعتلاء جنبش خود باوری، خود سامان یابی و خود رهانی کارگران و زحمتکشان در برابر زیان ناشی از تقویت موقعیت سیاسی - هژمونیک برخی جریانات بورژوازی حامی و هادی چنین رفرم و جنبش اصلاح گرایانه ای - و بطور طبیعی تضعیف نسبی موقعیت سیاسی - هژمونیک حزب پیشاهنگ و کمپ چپ رادیکال مدعی قدرت - بخشاً ناپیدا و بخشاً ناچیز و کم مقدار خواهد بود. اگر فراچنگ آوردن قدرت دولتی توسط حزب و گروه های متعلق به کمپ چپ رادیکال هدف مقدم باشد، بدیهی است که هر جنبش و هر اقدامی که نتیجه و کارکرد عمومی آن به تقویت نسبی قدرت این یا آن جریان سیاسی بورژوازی و دوری بیشتری جریانات سیاسی چپ رادیکال از قدرت دولتی راه برد - برغم همه سودهای احتمالی که در جهت بهبود شرایط زندگی و شرایط مبارزه نصیب کارگران و زحمتکشان خواهد ساخت - در کل و در تحلیل نهایی امری مذموم و زیان بار تلقی خواهد شد. نکته مهم، اما چگونگی مواجهه ما با پرسش کلیدی در رابطه با نوع ایده آل قدرت کارگری است. پاسخ های متفاوت ما به شکل ایده آل قدرت کارگری و دفاع ما از حاکمیت حزب پیشاهنگ و یا اشکالی از خودحکومتی کارگران و زحمتکشان، داوری ما نسبت به بسیاری از موضوعات گرهی و پر اهمیت سیاسی و از جمله داوری نسبت به بسیاری از رفرم ها و جنبش های اصلاح گرایانه تحت حمایت و هدایت جریانات بورژوازی را از اساس، دچار تغییر خواهد ساخت. من در اینجا پاسخ های متفاوت به این پرسش کلیدی را به بحث خواهم نشست.

- آیا ایده آل حاکمیت کارگری نیز تنها در شکل حاکمیت نخبگان و حاکمیت حزب طبقه، قابل تصور است؟

اینکه آیا رهایی طبقه کارگر از زنجیر بندگی سرمایه داری تنها از کانال قدرت یابی حزب پیشاهنگ قابل تصور است (و به تعبیری، حاکمیت کارگری نیز همچون حاکمیت بورژوازی تنها در شکل حاکمیت نخبگان مدافع طبقه، صورت تحقق بخود می گیرد) و یا اینکه شکل دیگری از حاکمیت کارگری، یعنی حاکمیت مبتنی بر اقتدار نهادهای شورایی و نهادهای خود مدیریتی آحاد مردم - و در محور آن نهادهای خود مدیریتی کارگران و زحمتکشان - قابل تصور است، البته یک بحث قدیمی و مسبوق به سابقه است. نکته اما اینجاست که اکنون پس از دهه ها تسلط ایده "حزب جانشین گرا" و "حاکمیت حزب بجای حاکمیت طبقه" بر جنبش چپ جهانی، نشانه های شک و تردید جدی نسبت به کارایی و درستی چنین ایده ای، فراگیر شده و شرایط تاریخی نوینی برای اقدام به ایجاد نوع دیگری از حاکمیت کارگری، یعنی حاکمیت مبتنی بر اقتدار توده ها و حاکمیت مبتنی بر نهادهای شورایی و نهادهای خود مدیریتی مردم فراهم شده است.

اکنون، با سقوط "اردوگاه سوسیالیسم" و با ملموس شدن ضعف و ناتوانی تاریخی حلقه تنگ نخبگان و گروه های نخبه محور مدافع طبقه برای صورت دادن به یک آلترناتیو کارگری کارا و پیرومند، صعود حزب پیشاهنگ از پلکان قدرت سیاسی - و از این طریق تن سپردن به آقایی نخبگان و رهبران سیاسی - حرفه ای حزب و یا احزاب کارگری - پیش شرط گسست زنجیر برده گی و از خود بیگانگی کارگران و زحمتکشان، تلقی نمی شود. اکنون بسی آشکارتر و بی تامل تر از گذشته می توان گفت که حاکم شدن کارگران و زحمتکشان بر سرنوشت خود با پیروزی سیاسی حزب پیشاهنگ طبقه و چنگ اندازی آن بر اهرم های قدرت دولتی مترادف نیست. اکنون بدون تامل جدی می توان ادعا کرد که کسب قدرت سیاسی توسط حزب پیشاهنگ طبقه، می تواند خود آغازگر پروسه خلع قدرت سیاسی طبقه و انزوا و سرکوب اراده آزاد آن - آنها با نام دفاع از منافع طبقه و دفاع از سوسیالیسم و کمونیسم - باشد.

بر خلاف بورژوازی که منافع خود را در سپردن قدرت سیاسی به نخبگان مدافع طبقه می جوید، تامین منافع کارگران و زحمتکشان بر تحدید هر چه بیشتر قدرت نخبگان سیاسی (و از آن جمله نخبگان مدافع طبقه گارگر) و بر ایجاد سیستم مبتنی بر اقتدار توده های وسیع مردم استوار است. حفظ سیادت بورژوازی (بمثابه طبقه ای که در هر حال بخش کوچکی از جامعه را شامل می شود و در همه حال از نظر تعداد در اقلیت قرار دارد) از طریق اهرم های نسبتاً دموکراتیک، تنها از راه برپایی سیستم مبتنی بر حکومت نخبگان و تلاش برای معرفی نخبگان و احزاب بورژوایی تحت سیطره آنها بمثابه نخبگان و احزاب مدافع منافع اکثریت، امکان پذیر است. بیش از این، بورژواها عموماً از آگاهی طبقاتی بالایی برخوردارند و اراده طبقاتی آنها کمتر در معرض دستکاری (manipulation) نخبگان سیاسی قرار می گیرد. بورژواها در عین حال از اهرم های قدرتمند بسیاری برای تابع ساختن اراده نخبگان سیاسی طبقه به تعقیب منافع خود برخوردارند. تامین نیازهای مالی احزاب مهمترین اهرم بورژوازی برای کنترل و هدایت احزاب بورژوایی است. تلاش برای شکل دادن به لابی ها، اطاق های فکر و بسیاری از انجمن ها و تشکل های دیگر و بخدمت گیری با نفوذترین و زبده ترین سیاست مداران در هیئت مدیره شرکت های بزرگ و نان و آب دار و غیره نیز اهرم های دیگر بورژوازی برای مهار و کنترل نخبگان سیاسی وابسته به کمپ بورژوازی است.

در مقابل، بنا به دلایل متعدد منافع کارگران و زحمتکشان بر نفی سیستم مبتنی بر اقتدار نخبگان و بر ایجاد سیستم مبتنی بر عمومی شدن تجربه قدرت سیاسی و بر برپایی ساختار سیاسی مبتنی بر اقتدار سیاسی توده ها استوار است. کارگران و زحمتکشان، اکنون در همه جوامع اکثریت جامعه را تشکیل می دهند و با حصول به خودآگاهی طبقاتی و برخورداری از شرایط لازم برای کسب مهارت های مربوط به خودمدیریتی در بین آحاد طبقه، عمومی شدن گفتمان کارگری و تبدیل آن به گفتمان اکثریت تحصیل حاصل است. در عوض سیستم مبتنی بر اقتدار نخبگان، کارگران و زحمتکشان را سخت آسیب پذیر ساخته و امکان دستکاری خواست و اراده آنها را سهل و آسان می سازد. در سیستم مبتنی بر اقتدار نخبگان، اراده آزاد کارگران و زحمتکشان نه تنها در معرض دستکاری مدافعین رنگارنگ ایدئولوژی های بورژوایی و خرده بورژوایی، که در عین حال در معرض تهدید نخبگان سیاسی مدافع منافع خود قرار دارد. برخلاف بورژوازی، کارگران و زحمتکشان از اهرم های قدرتمند اقتصادی درخوری برای مهار قدرت ورزی و خیره سری نخبگان سیاسی خود و کنترل و هدایت احزاب سیاسی کمپ متعلق به خود، برخوردار نیستند. در عوض احزاب کارگری و رهبران و نخبگان فعال در احزاب و تشکل های کارگری چندان از فرصت دستکاری اراده طبقه و نشان دادن منافع ویژه خود بجای منافع عمومی کارگران بی بهره نیستند.

در سیستم مبتنی بر اقتدار توده ها، در حقیقت امکان دستکاری اراده آزاد توده های وسیع کارگران و زحمتکشان به میزان زیادی از بورژوازی و مدافعین رنگارنگ ایدئولوژی های بورژوایی و خرده بورژوایی سلب شده و کار تبدیل گفتمان بورژوایی به گفتمان عمومی جامعه، با چالش های بسیار جدی مواجه خواهد شد. در ساختار سیاسی مبتنی بر قدرت ورزی نهادهای خودمدیریتی مردم، کارگران و زحمتکشان در عین حال از ابزار قدرتمندی جهت تحدید و کنترل قدرت ورزی نخبگان سیاسی مدافع منافع خود و مقابله با نوع نوین و سحرآمیز دیگری از، از خود بیگانگی برخوردار می شوند.

در این میان، تجربه عملی جنبش سوسیالیستی در چند دهه گذشته نیز شاهدهی گویا بر ناکارآمدی و شکست الگوی اقتدار حزب پیشاهنگ بجای اقتدار طبقه است. الگوی اقتدار و سیادت نخبگان سیاسی مدافع طبقه بجای آحاد طبقه، اگرچه از همان آغاز رشد جنبش سوسیالیستی با چالش های تئوریک و عملی جدی مواجه بود، اما با سقوط "اردوگاه سوسیالیستی" و شکست فاجعه بار دیکتاتوری حزب واحد طبقه، با چالش های بمراتب جدی تری روبروست. شکست فاجعه بار تجربه "اردوگاه سوسیالیستی" نشان داد که الگوی حاکمیت حزب کارگران به نیابت از کارگران اولاً؛ معمول کردن بخشی از ارزشهای سوسیالیستی و ایجاد سطحی از برابری اقتصادی را تنها با ایجاد نوع جدیدی از نابرابری قدرتی و محروم کردن آحاد جامعه (و از جمله آحاد عظیم کارگر و زحمتکش) از اساسی ترین و پایه ای ترین حقوق انسانی و آزادی های فردی و

سیاسی ممکن می‌سازد. ثانیاً چنین نظامی از پویایی لازم برای ایجاد استانداردهای زندگی بهتر و تامین رضایتمندی عمومی مردم - و در مرکز آن رضایتمندی اقتصادی - در یک فرایند بلند مدت برخوردار نیست. و ثالثاً؛ چنین نظامی جز بهره‌گیری از اهرم زور و سرکوب عریان، از اهرم‌ها و مکانیزم‌های قدرتمند دیگری برای بازتولید همان حد از برابری اقتصادی و ارزشهای قابل دفاع دیگر برخوردار نیست.

با درهم شکستن "اردوگاه سوسیالیستی" بسیاری از مدافعین رادیکال تعیین بخشی به حاکمیت طبقه از طریق قدرت‌گیری حزب، به ناچار به الگوی کهنه بازی در میدان لیبرال - دموکراسی اقبال نشان داده‌اند. بازی در میدان لیبرال - دموکراسی نیز، اما نه تنها با مشکلات و چالش‌های دیرباز خود، که در عین حال با مشکلات مضاعف ناشی از تضعیف عناصر دموکراتیک در ساختار لیبرال - دموکراسی‌های موجود، روبرو است. قدرت‌گیری احزاب سوسیالیست - کارگری در چهارچوب لیبرال - دموکراسی، اگر ممکن هم باشد (و این امکان در عالم تئوریک و انتزاع قطعاً غیرممکن نیست) قطعاً با تن سپردن به برخی از الزامات سیاسی مهم و از جمله عقب‌نشینی از بخشی از اهداف و آماج‌های سوسیالیستی و جایگزینی برخی از پروژه‌های انقلابی با پروژه‌های رفرمیستی ممکن است. بعلاوه، حفظ قدرت سیاسی در چهارچوب این سیستم، تنها با عقب‌نشینی‌های استراتژیک بیشتر و تعریف و بازتعریف اهداف و آماج‌های کوتاه مدت و دراز مدت احزاب کارگری در راستای تخفیف و تقلیل هر چه بیشتر خصلت ضدسرمایه‌داری و رادیکال این اهداف امکان‌پذیر است.

مشکل بزرگتر در رابطه با لیبرال - دموکراسی، اما کماکان این حقیقت است که این سیستم در همه حال شرایط بهتر و مناسب‌تری برای قدرت‌ورزی احزاب و جریان‌های بورژوازی و تبدیل‌گفتمان بورژوازی به گفتمان عمومی مردم فراهم می‌آورد و شانس احزاب و جریان‌های بورژوازی برای کسب و حفظ قدرت سیاسی را، به نحو قابل توجهی تقویت می‌نماید. این در حالی است که مشخصات ساختاری و عناصر بنیانی و هویتی لیبرال - دموکراسی منشاء و منبع تحمیل شرایط رقابتی سخت و نابرابری به طبقه کارگر و احزاب و گروه‌های هوادار آن می‌باشد و در فضای لیبرال - دموکراسی طبقه کارگر و احزاب و گروه‌های مدافع آن، به هیچ وجه از شرایط برابر و منصفانه‌ای برای تبدیل‌گفتمان سوسیالیستی به گفتمان عمومی مردم و از آزادی و برابری لازم برای قدرت‌ورزی در صحنه رقابت سیاسی برخوردار نیستند. (۲)

لیبرال - دموکراسی نه میدان ظهور توانایی و قدرتمندی چپ رادیکال و مدافعین راستین سوسیالیسم و کمونیسم، که صحنه ظهور خلاقیت‌ها و توانایی‌های بورژوازی و آوردگاه قدرت‌نمایی و ظفرمندی بورژوازی و مدافعین رنگارنگ سرمایه‌داری است. تا آنجا که به سوسیالیسم و پروژه سوسیالیستی مربوط است، لیبرال - دموکراسی در بهترین حالت می‌تواند میدان قدرت‌ورزی مناسبی برای رفرمیست‌هایی باشد که از سوسیالیسم، تنها اصرار به نامی دل‌خوش دارند و در عمل تنها به انسانی و دموکراتیک‌تر کردن چهره سرمایه‌داری می‌اندیشند.

این همه، دلایل سلبی و ایجابی محکمی است بر تردید جدی (اگر نه انکار قطعی) نسبت به نظرگاهی که رهایی طبقه کارگر از شر و نکبت سرمایه‌داری را، تنها با صعود حزب پیشاهنگ یا احزاب و گروه‌های مدافع طبقه کارگر به عرصه قدرت دولتی تداعی می‌کند و حاکمیت حزب و طبقه را برابر و یکسان فرض می‌کند. با نشان دادن "حزب بجای طبقه"، و با تداعی خواست، اراده و آرزوی گردان‌نخبگان مدافع طبقه با خواست، اراده و آرزوی طبقه، در واقع همه اهداف و نقشه‌های راهبردی چپ انقلابی برای تحقق این اهداف رنگ و بوی ویژه گرفت و تصویر مسخ شده و معوجی از سوسیالیسم و حاکمیت سوسیالیستی به الگو و ایده آل طیف گسترده‌ای از مبارزان و تلاش‌گران کمونیست و سوسیالیست تبدیل شد. با مشروعیت‌یابی هر چه بیشتر خواست و منافع گردان‌نخبگان، اهداف، ارزشها، نوع و لحن گفتمان سرمایه‌ستیز، آزادی طلب و استبداد ستیز آغازین چپ انقلابی رنگ باخت و جای خود را یا به اهداف، ارزشها و گفتمان رفرمیستی و یا به اهداف، ارزشها و گفتمان قدرت‌محور و آزادی‌گریز داد.

فراست‌یابی "حزب بجای طبقه" و "یا قدرت حزب همان قدرت طبقه است"، اما نه تنها با اهداف نهایی طبقه کارگر و نیازهای ایجاد و ماندگاری عناصر حیاتی سوسیالیسم مبتنی بر اراده آزاد توده وسیع مردم ناسازگار و ناهمساز به نظر می‌

رسد، که در مسیر مبارزه با سرمایه داری و در عرصه تعیین خطوط و مواضع تاکتیکی نیز، منشاء و منبع بروز بسیاری از تناقضات و گنج سری های به هنگام و نابهنگام چپ رادیکال است. حقیقت آنستکه مشکل ایده "حزب بجای طبقه" به تاثیر بنیانی آن در سترونی و ناکام گذاردن اهداف و آرمانهای نهایی طبقه کارگر محدود نمی شود. با نشان دادن منافع و قدرت حزب بجای منافع و قدرت طبقه، کار پیشروی بسوی اهداف و آماج های نهایی طبقه کارگر نیز با چالش ها و موانع جدی همراه می شود و منطق چینش تاکتیکی چپ از پاسخگویی به نیازها و ضروریات اعتلای جنبش خود آگاهی، خود سامانیابی، خود رهایی و خود مدیریتی کارگران و زحمتکشانشان باز می ماند. با حرکت از موضع منافع حزب، یا رفرمیسم و دخیل بستن به موفقیت اقدامات اصلاحی کوچک و بزرگ به دست مایه قدرت ورزی گردان نخبگان تبدیل شده و اهداف و آماج های انقلابی و ساختار شکنانه به زینت برنامه ای فرو می کاهد و یا سرنگونی و بزیر کشیدن قدرت بورژوازی بر صدر می نشیند و شیفتگی سانتامانتالیستی و مجنون وار به انقلاب و قیام عمومی دست مایه قدرت ورزی حزبی قرار می گیرد.

آری آنجا که چپ از علقه های انقلابی و رادیکال خود دست نمی شوید و نخبگان مدافع طبقه حرص و ولع قدرت ورزی و امتیاز طلبی خود را با دخیل بستن به پیروزی های پارلمانتاریستی و چشم پوشی از اهداف بزرگ و انقلابی تسکین نمی بخشند، تقدیس انقلاب و قیام عمومی به دست مایه قدرت ورزی گردان نخبگان و به هدفی در خود عروج می کند و راه را بر پاسخگویی به نیازهای اعتلا جنبش خودباوری، خودسامانیابی، خودرهانی و خودمدیریتی کارگران و زحمتکشانشان می بندد.

با بازگونه کردن رابطه قدرتی حزب و طبقه در دستگاه فکری چپ رادیکال، اما ما با تغییر و دگرگونی بنیادی و همه جانبه ای در ترسیم مولفه های مقوم و اساسی هویت چپ مواجه خواهیم بود. با محور قرار دادن مبارزه برای شکل گیری حاکمیت مبتنی اقتدار آحاد کارگران و زحمتکشانشان (به عوض حاکمیت حزب پیشاهنگ) در سر فصل برنامه و استراتژی حزب کارگری (و یا هر عنوانی که برای چنین تشکلی بپسندیم) همراه با تغییرات عمده و اساسی در ترسیم نوع حاکمیت سیاسی مطلوب کارگری و نوع اقتصاد سوسیالیستی، ما شاهد تغییرات عمده و اساسی ای در تعریف و ترسیم مبانی تاکتیکی چپ رادیکال خواهیم بود. گسست از ایده "حزب جانشین گرا" نه تنها ما را به شکل و شمایل دیگری از سوسیالیسم و تعریف و تعبیر دیگری از آزادی، برابری و انقلاب رهنمون می شود، که نگاه ما به روش های مبارزه و درک ما از فرصت ها و راهگشائیهای تاکتیکی را نیز به نحو جدی و بنیادی تغییر می دهد. من در اینجا به دلیل اجتناب از طولانی شدن بحث حاضر، از ترسیم و تشریح دامنه تغییرات مترتب بر ارزشها و اهداف نهایی چپ رادیکال اجتناب کرده و در برخورد به تغییرات مترتب بر مبانی تاکتیکی چپ رادیکال نیز، تنها به واکاوی و مذاقه در نشانه ها و ظهور چنین تغییراتی در تاکتیک چپ نسبت به موضوع رفرم و حرکات اصلاح گرایانه بسنده خواهیم کرد.

یادداشت

۱. در چهارچوب دیدگاهی که منافع عمومی و درازمدت طبقه را کم و بیش در آئینه سود و زیان قدرتی حزب پیشاهنگ سراغ می گیرد و از "حزب جانشین گرا" و "حاکمیت حزب بجای طبقه" جانبداری می کند، البته ما با دو رویکرد متفاوت و کیفی متمایز در برخورد به موضوع رفرم مواجه ایم. بخشی از چپ رادیکال سنتی از موضع الترا چپ و با حرکت از منطق ساده جبری فقط به سود و زیان آنی و مطلق هر رفرم برای حزب و گروه سیاسی خود عنایت دارد. بر اساس این رویکرد، مبنای قضاوت و داوری پیرامون هر رفرم و اقدام اصلاحی، فقط نفع آنی (و نه نفع آتی و نفع آتی و درازمدت) و فقط نفع مطلق (و نه نفع نسبی و نفع مطلق) مورد عنایت قرار می گیرد. در نگاه طیف الترا چپ، هر رفرم و اقدام اصلاحی یا به تقویت موقعیت هژمونیک چپ انقلابی و به تضعیف وزن سیاسی و موقعیت هژمونیک طیف گسترده دشمنان و رقبای سیاسی آن منجر می شود و یا کاملاً برعکس، موقعیت رقبا و دشمنان آنرا به قیمت تضعیف موقعیت آن بهبود می بخشد. در این دیدگاه، همه دشمنان و رقبای سیاسی چپ رادیکال صف واحدی را تشکیل می دهند و در همه شرایط، نفع همه و یا بخشی از رقبا و دشمنان سیاسی حزب کارگری، با تضعیف موقعیت هژمونیک و ضرر و زیان مطلق (و نه نسبی) حزب

کارگری و کمپ چپ رادیکال گره خورده است. از این نگاه، شطرنج سیاسی جامعه به مسابقه ای تک برنده ای شبیه است و وجود شرایطی که یک رفرم حزب کارگری، چپ رادیکال و بخشی از احزاب و جریانات بورژوازی را همزمان - و البته به نسبت‌های متفاوت - منتفع سازد، غیرقابل تصور است. در چهارچوب این رویکرد هر رفرم و هر جنبش اصلاح گرایانه ای که با رهبری و یا حمایت جدی بخشی از جریانات بورژوازی پا بگیرد، بطور قطع مخالف منافع کارگران و زحمتکشان و از قبل محکوم و قابل تخطئه است.

چنین نگرش سلبی، یک سویه و غیر منطقی، البته مورد توافق همه طیف‌های چپ رادیکال سنتی نیست (اگر چه بسیاری گرایش‌های موجود در چپ انقلابی ایران به میزان کم و زیادی از چنین بیماری کشنده ای رنج می برند) و همه گرایش‌های موجود در چپ رادیکال سنتی با چنین رویکرد افراطی هم آوا نیست. در نگاه بخشی از چپ رادیکال سنتی وجود شرایطی که یک رفرم در عین بهبود و تقویت موقعیت هژمونیک بخشی از کمپ سیاسی بورژوازی به تقویت و ارتقاء موقعیت هژمونیک کمپ سیاسی مدافعین طبقه کارگر نیز یاری رساند، منتفی نیست. با اینهمه، در نگاه این بخش از چپ رادیکال سنتی نیز هر رفرم و اقدام اصلاح گرایانه، تنها هنگامی می تواند از تیررس تخریب و تخطئه چپ انقلابی به دور باشد (من بعدا به مشکل و تناقض موضع چپ انقلابی در مواجهه با شرایطی که یک رفرم و اقدام اصلاح گرایانه را شایسته حمایت و پشتیبانی اعلام می کند، خواهم پرداخت) که رفرم مزبور موقعیت هژمونیک حزب کارگری و کمپ سیاسی چپ رادیکال را بسی بیش از احزاب و جریانات بورژوازی بهبود بخشد.

۲- من در رابطه با محدودیت های ذاتی لیبرال دمکراسی در مقاله دیگری تحت عنوان "بحثی درباره مبانی دمکراسی مشارکتی" به مبسوط سخن گفته ام.

Ismailsepehr@yahoo.com

منبع: سایت اخبار روز